

این چشمه سار، دیده می‌شود شب زنده دارما
تہ جرعہ ای است از دل اندوہبارما

شیا

سردہ: علی اکبر کنی پور مستے

بکوش: ساسان احمد زادگان

سرشناسه	کتی پور، علی اکبر؛ ۱۳۰۲.
عنوان و پدیدآورنده	چشمه سار / سروده علی اکبر کتی پور «مستی» به کوشش ساسان احمدزادگان.
مشخصات نشر	تهران، رود؛ ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۵۰۲ ص. مصور.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۶۸۶۹-۴۴-۸
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	شعر فارسی، قرن ۱۴
موضوع	Persian poetry - 20 th century
شناسه افزوده	احمدزادگان، ساسان؛ ۱۳۳۹.
رده بندی کنگره	PIR ۸/۱۸۱ ن ۸ ک ۹ ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	۸ فا ۶۲/۳
شماره کتاب شناسی ملی	۴۷۸۶۰۸۲

چشمه سار

رود، علی اکبر کتی پور «مستی»

- رود
- ویراستار و تنظیم کننده ■ چشمه سار احمدی
 - طرح جلد ■ مجید احمدی
 - طرح داخل جلد ■ بابا یار یوگین
 - نمونه خوانی ■ سعید حسام
 - نظارت فنی و اجرا ■ سیروس بیاض
 - شمارگان ■ ۷۰۰
 - نوبت چاپ ■ اول - ۱۳۹۷
 - هماهنگ کننده ■ رضا منصبی
 - به کوشش ■ ساسان احمدزادگان
 - شابک ■ ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۶۹-۴۴-۸
 - قیمت ■ ۷۸/۰۰۰ تومان

«همه حقوق نشر محفوظ است»

انتشارات رود: خیابان نوفلاح، کوچه شیردل، پلاک ۸

تلفن: ۸۸۹۰۲۲۲۷ - ۶۶۴۳۰۷۲۴

nashrerood@yahoo.com

بنام پروردگار

این چشمه سار، دیده‌ی شب‌زنده‌دارِ ما
 ته‌جرعه‌ای است از دلِ اندوهبارِ ما

پیش‌نوشتار:

با سلام

همنوی دردمندان، همناله با محرومان، اشک‌ریز با زاری‌کنندگان و بالاخره اندوهگین
 رنج‌کشیدگان جامعه، یعنی شاعر.
 اگر شاعر هستید با معانی این واژه‌ها کاملاً آشنایی دارید؛ و اگر نیستید، خوشا به حالتان،
 چه بهتر، خدا کند که نباشید، چون:

مخبر و ص ماست، خوردن غم از برای خلق

باز این متاع که شرکت‌پذیر نیست

شاعر از چشم میلیون‌ها انسانِ دردمند محروم می‌گیرد و از سینه‌های پر آه و دودِ ظلم‌دیدگان
 ناله می‌کند و در شعله‌های فریادِ ریانِ مردمانِ لب‌بسته و خاموش، می‌سوزد.
 گذشت آن روزگاران که هم‌وزن شاعرِ غم‌ناک، عنوان صله می‌دادند و در برابر ارائه‌ی
 قصیده و غزلی، دهانش را پر از زر و گوهر می‌کردند و همین‌گروه، زمانی هم که موافق طبعشان
 سروده‌ای ارائه نمی‌شد، دهانش را می‌دوختند و آب هم از آب تکان نمی‌خورد!!

امروز که من می‌توانم دردِ دلم را بنویسم خود موهبتی است
 روزگاران پیش (حدود هفتاد سال قبل) که پای در جاده‌ی شاعری گزاردم (که ای کاش
 نمی‌گزاردم) گفتند:

پای در کفش دربار مکن، به وزرا کار نداشته باش، برای نظامیان نام نزن، سنا توران و
 کیلان خرده مگیر، شهردار و استاندار و خلاصه قربان مقامات و آقا زده‌ها و... را نرنجان.
 بنابراین، من ماندم و یک عده بی‌نصیب و محروم و رنج‌دیده و ظلم‌کشیده مثل خودم.
 با قلم‌زنان مبارز آن روزگارانِ دردآور، جهت تسکین آلام رفت و آمدی داشتم؛ از جمله گاهی
 در دفتر «محمد مسعود» (ابتدای خیابان فردوسی) روزهای چهارشنبه برای خواندن و نظر
 دادن به سر مقاله‌ی روزنامه‌ی «مرد امروز» می‌رفتم و گاهی هم دفتر روزنامه‌ی «صدای وطن»
 و بعدها به عنوان ویراستار مجله‌ی «تهران مصور» و کم‌کم دیگر مطبوعات.

بادیدن ناملایمات و زجر محرومان، خون خوردم و قلم زدم و سین و جیم شدم. گاهی دستی از قن‌داق بیرون می‌آورد و سزایش را هم دریافت می‌کردم. گهگاه قلم خردده‌گیری را کمی فراتر از حدّ جواز به جولان درمی‌آوردم، تا کم‌کم آسه رفتن و آسه آمدن که گربه شاخم نزنند را یاد گرفتم. به خاطر دارم روزی که مثنوی «سرو و باد» (در سال‌های نمی‌دانم چهل یا چهل و یک) به چاپ رسید، تاوان سختی دادم که پشیمان هم نیستم. درباره تخلص «مستی» طعنه و لطیفه بسیار شنیدم ولی همانگونه که در غزلی گفته‌ام:

ما را نخورده باده به مستی شناختند آلوده شهرتیم ولی پاک‌دامنیم
روزگار، شاعری شغل بود، آن هم شغلی بسیار پر درآمد و با عزّت و مهم؛ شاعری قصیده‌ای، غزلی می‌سرود، به نزد حاکم، وزیر، خان و خان‌زاده و در نهایت پادشاه برده و می‌خواند و هزینه‌ی سیورسات با پیمانی و معشوقه‌بازی را دریافت می‌کرد و گهگاه هم اسب و زین و لگام مُرّصَع و کمر حلی‌رین و چیزهای دیگر می‌گرفت. برای مثال، شاعری مانند «میرزا حبیب قاتّنی» شاعر نخبه‌ی آن‌ها که تاریخ ادبیات، مضمون‌آفرین و واژه‌پردازِ چون او کم‌دیده و یا هرگز ندیده است. در مکتبِ دریافت چند سکه طلا، ارزش شعر و شاعری را تا حدّی تنزّل می‌دهد که نه تنها برای «ناصرالدین شاه»، بلکه برای اسب او هم مدح می‌گوید. در قصیده‌ی لَف و نُشَر با مطلع:

فرو بگیرفته گیتی را به بام و راغ و کوه و در نه بر رانم باد و تَفّ برق و غَوِ تُنْدَر
بعد از مدح شاه، برای اسب سلطان قاجار می‌سراید:
به زیرت، ادهم چالاک و چست و چابک و چیره

شخ آشوب و زمین‌کوب و رَهان‌بام و قوی‌پیکر
سُرین و سُم و ساق و سینه و کتف و میان او

سطبر و سخت و باریک و فراخ و فربه و لاغر

که این اوصاف را «فردوسی» درباره‌ی رخس هم نیاورده است.

حالا چه استعدادی در چه راهی هزینه شده است بماند!!

پروردگار را سپاسگزارم که متولد آن سال‌ها نبودم و هزاران بار شکر که مداح آن خودکامگان و کلفت و نوکر و اسب و الاغشان نشدم. این پنجمین اثر شعر و هفتمین اثر قلم من است که به دست چاپ می‌سپارم.

آنچه در مدت هفتاد سال عمر ادبی خود (از بیست سالگی) آموختم، از لحاظ قوانین شعری، عروض، بدیع، قافیه، صنایع لفظی و معنوی، نقد شعر، همه و همه را مرهون بزرگواری‌های زنده‌یاد استاد علامه، دانشمند کم‌نظیر، بزرگ‌مرد ادب زمان، حضرت «محمدعلی ناصح» رئیس محترم «انجمن ادبی ایران» بوده‌ام؛ و اگر بعد از این سال‌ها نتوانستم گلی به تارک ادبیات پارسی بزنم (که نزنم)، کوتاهی از کم استعدادی‌ام بوده نه حضرت استاد. همچنین سال‌ها از محضر بزرگواری‌های چون استادان زنده‌یادان: «بدیع‌الزمان فروزانفر»، «جلال‌الدین همایی»، دکتر «صادق کیا»، «محمدعلی بجاتر»، «فرخ خراسانی»، «حسین خدیو جم»، دکتر «ناظرزاده‌ی کرمانی»، دکتر «حسن سادات اصم‌ی» و ولانا «صغیر اصفهانی» کسب فیض کردم و بیش از سی سال از راهنمایی‌ها و بزرگواری‌های بزرگ‌مرد تاریخ ادب معاصر، استاد دانشمند و گرانقدر، حضرت دکتر «خلیل خطیب‌رسم» استاد محترم دانشگاه تهران، ذخائر ارزشمندی اندوختم.

اکنون هم چندی است از مجالس درس و ارسته‌ی عارفانه، شارح توانا، جناب استاد دکتر «حبیب‌الله افشار» خوشه‌چینی می‌کنم.

دو دوست بسیار مهربان و با محبت دارم که وجودشان برای من مهم است؛ این چند بیت را برای معرفی آن دو دوست مهربان که از نزدیکان من هم هستند، می‌نویسم: «رضا منصبی» و «ساسان احمدزادگان» سرودم؛ زیرا اگر محبت و اصرار ایشان نبود، این مجموعه به دست چاپ سپرده نمی‌شد:

دارم از بخت سازگار، دو دوست

وان دگر یار مهربان، ساسان

کاینچنینم نصیب کرده، دو یار

هر دو باشند روز و شب، شادان

از سیاه و سپید، آنچه نکوست

زان دو گوهر، یکی رضای جوان

شکر دارم ز خالق غفار

خواهم از لطف کردگار جهان

بارها درباره‌ی چاپ بقیه آثارم صحبت کردند که در هر بار با مخالفت من روبرو شدند؛ نه

اینکه مایل نبودم به چاپ برسانم نه، بلکه از مشکلات انجام آن بیم داشتم. تجربه‌ی چاپ آثار قبل، مرا به این مخالفت وامیداشت. چرا؟

مشکلات تایپ، چند بار ویراستاری (که بالاخره هم بی‌غلط نخواهد بود)، ارسال به کتابخانه‌ی ملی و سپس به وزارت محترم ارشاد برای بازنگری و احتمالاً حذف بعضی از ابیات و اصلاحات لازم و مشکل‌تر از همه تأمین هزینه‌ی سرسام‌آور چاپ و صحافی که همه‌ی این‌ها در گوشم فریاد می‌کردند:

خوانِ ناگه‌ترده بوی مشک دارد هوشدار
بی‌سبب خود را می‌فگن در ره این گیر و دار
باری در سردار و هر فرصتی این مطلب عنوان می‌شد تا آنکه چند روز قبل تسلیم خواسته‌ی ایشان شدم و حدود چهار هزار بیت از ده هزار بیت چاپ نشده‌ام را برای تایپ تنظیم کردم؛ حالا با شرح خط‌سری که قبلاً نوشتم چه موقع آماده‌ی ارسال به چاپخانه خواهد شد خدا می‌داند.

تمام مردم دنیا را دوست داشتم و برای آنان از درگاه پروردگار متعال آرزوی بهروزی، تندرستی و شادکامی دارم.

لازم می‌دانم از یاری‌های صمیمانه‌ی همسر خوبم که همواره در کنار من مشوق بوده و برای چاپ بقیه‌ی آثارم، با تمام گرفتاری‌های زندگی پُـ مشکل امروز، اصرار ورزیده و یاری کرده است، سپاس ویژه داشته باشم. از دو نور چشم عزیز، «هنرم» «منصبی» و «ساسان» بزرگوار که در راه به چاپ رساندن این دفتر کمر همت بستند نهایت امتنان را دارم؛ و همچنین جا دارد از زحمات بزرگوارانه‌ی جناب آقای «جمشید احمدی» که با «سواس» شگفت‌انگیز، ویراستاری این مجموعه را پذیرفته و این مهم را به پایان رسانده، سپاس ویژه داشته باشم. امروز در سن نود سالگی، با سلامی بسیار دوستانه و از دل برآمده برای ملت بزرگوار ایران، از صاحب‌نظران و ارباب فضیلت تمناً دارم در این دفتر با دیدی نقد و بررسی نگریسته و مرا از لغزش‌ها و اشتباهات آن در صورت حیات آگاه فرمایند.

والسلام علی من التبع الهدی

تهران جمعه ۱۳۹۲/۰۹/۲۲ خورشیدی

علی‌اکبر کتی‌پور «مستی»